

المقاربات الكلامية لأمير المؤمنين عليه السلام في مواجهة معارضي الحكم العلوي

مع التركيز على نهج البلاغة^١

أمير حسين محيي الدين الأناري^٢

الملخص

يهدف هذا البحث إلى بيان المبادئ الكلامية التي اعتمدها أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في مواجهة معارضي حكمه العلوي، بالاستناد إلى نصوص نهج البلاغة والمصادر التاريخية والكلامية المعتبرة. ويحاول الإجابة عن سؤالٍ محوريٍّ مفاده: كيف تعامل الإمام مع التيارات المعارضة، وما الأصول الكلامية التي اعتمد عليها في ذلك، وكيف وظّف تعاليم التوحيد والعدل والإمامة والمعاد في مواجهته لها؟ يعتمد البحث على المنهج الوصفي-التحليلي بأسلوب توثيقي (استنادي)، وقد جُمعت البيانات من الخطب والرسائل والحكم القصار الواردة في نهج البلاغة. وفي قسم التصنيف، قُسم المعارضون إلى خمس فئات: الناكثين، والقاسطين، والمارقين، والعَمَل الخائنين، والمغيرين من أهل الشام. وقد أظهرت النتائج أن موقف الإمام لم يكن مجرد ردّة فعل سياسية أو عسكرية، بل كان مبنياً على نظام فكري-كلامي متكامل، يُقدّم إصلاح المعتقدات على العمل العسكري. وقد تمثلت المقاربات الكلامية الرئيسة في خمسة محاور: كشف المعتقدات الباطلة، والتنبيه إلى مباني المعاد والعدل الإلهي، وإعلان تفوق مقام الإمامة، والإنذار والتخويف القائمين على أسس المعاد والعدل الإلهي والعلم اللدني، وتصحيح الأخطاء الاعتقادية. إن تنوّع هذه المقاربات في مواجهة تعدد المعارضين، يكشف عن عمق المعرفة الكلامية والحنكة السياسية لدى الإمام. ويُقدّم هذا النموذج إطاراً تحليلياً مناسباً لدراسة الصراعات الاعتقادية في المجتمعات الإسلامية المعاصرة.

المفردات الأساسية: المقاربات الكلامية، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، معارضو الحكم العلوي، نهج البلاغة، الإصلاح الاعتقادي.



١. تاريخ الاستلام: ٧ صفر ١٤٤٨

٢. طالب في المستوى السادس، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد، إيران. (الكاتب المسؤول)
amirhosein.mh.a@gmail.com

أعد هذا المقال بارشاد علي أكبر دهقاني أشكذري (أستاذ في المستوى الأول وعضو المجموعة العلمية التربوية، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد، إيران). كمؤلف ثان. Ali21333@yahoo.com

رویکردهای کلامی امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با مخالفان حکومت علوی با تأکید بر نهج البلاغه^۱

امیرحسین محی الدینی اناری^۲

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین مبانی کلامی مواجهه امیرالمؤمنین علیه السلام با مخالفان حکومت علوی، بر پایه متن نهج البلاغه و منابع معتبر تاریخی و کلامی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که امام بر اساس چه اصول کلامی با جریان‌های معارض رفتار کرده و چگونه آموزه‌های توحید، عدل، امامت و معاد را در رویارویی با آنان به کار بسته است. روش تحقیق، توصیفی تحلیلی با رویکرد اسنادی است و داده‌ها از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه گردآوری شده‌اند. در بخش گونه‌شناسی، مخالفان در پنج دسته ناکثین، قاسطین، مارقین، کارگزاران خائن و غارتگران شامی طبقه‌بندی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد مواجهه امام نه واکنشی صرفاً سیاسی یا نظامی، بلکه مبتنی بر نظامی فکری کلامی بود که اصلاح باورها را بر اقدام نظامی مقدم می‌داشت. پنج رویکرد کلامی اصلی عبارت‌اند از: افشای باورهای غلط، تنبیه مبانی معاد و عدل الهی، اعلام برتری مقام امامت، هشدار و تخویف بر پایه معاد، علم لدنی و عدل الهی، و تصحیح خطاهای اعتقادی. تنوع این رویکردها در برابر تکرار مخالفان، ژرفای دانش کلامی و تدبیر سیاسی امام را آشکار می‌سازد. این الگو ظرفیت تحلیلی مناسبی برای بررسی منازعات اعتقادی در جوامع اسلامی معاصر ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: رویکردهای کلامی، امیرالمؤمنین علیه السلام، مخالفان حکومت علوی، نهج البلاغه، اصلاح اعتقادی.

۱. تاریخ دریافت: ۳۱ تیر ۱۴۰۵

۲. طلبه پایه ششم مدرسه علمیة مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران. (نویسنده مسئول)

amirhosein.mh.a@gmail.com

این مقاله با راهنمایی و اشراف علی اکبر دهقانی اشکذری (استاد سطح یک و عضو گروه علمی - تربیتی، مدرسه علمیة

مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران.) به عنوان نویسنده دوم تدوین شده است.

Ali21333@yahoo.com

مقدمه

نهج البلاغه مجموعه اندیشه‌های ژرف امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که نه تنها آینه تمام‌نمای تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، بلکه بازتاب‌دهنده نظام فکری و کلامی آن حضرت نیز به شمار می‌آید. قرن نخست اسلامی دوران شکل‌گیری جریان‌های عقیدتی و سیاسی گوناگونی بود که هر یک در تقابل یا تعامل با حکومت علوی معنا می‌یافتند. در چنین فضایی، سخنان و رفتارهای امام در برابر معاندان حکومتش، تبلور پیوند کلام، سیاست و اخلاق است؛ پیوندی که در تاریخ اسلام کم‌نظیر می‌نماید. ضرورت پژوهش حاضر از همین‌جا برمی‌خیزد؛ چه بیشتر تحقیقات پیشین تنها به ابعاد سیاسی و تاریخی حکومت علوی پرداخته‌اند و جنبه کلامی و اعتقادی مواجهه ایشان با مخالفان کمتر بررسی شده است. سیره امام در برخورد با ناکثین، خوارج و غارتگران تنها هنگامی درست فهمیده می‌شود که با شناخت بنیان‌های فکری و اعتقادی آن بزرگوار همراه باشد؛ بنیان‌هایی که بر اصول توحید، عدل، امامت و معاد استوارند. ازاین‌رو، تحلیل رویکردهای کلامی حضرت در این مواجهه‌ها، گامی اساسی در شناخت رابطه اندیشه و عمل در نظام علوی است.

مسئله اصلی پژوهش آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مخالفان حکومت خود، بر پایه چه مبانی کلامی رفتار کرده و چگونه این مبانی را در قالب اصولی چون افشای باورهای غلط، تنبیه به مبانی کلامی، اعلام برتری، هشدار و تحویف، و تصحیح خطاهای اعتقادی به ظهور رسانده است. فرضیه آن است که سیره ایشان در مواجهه با معاندان، برخاسته از نظامی کلامی منسجم است که ریشه در اندیشه توحیدی، عدالت الهی، معاد و امامت دارد؛ بنابراین هر رفتار سیاسی آن حضرت، تجلی باورهای اعتقادی و از سنخ احتجاج کلامی است، نه واکنشی صرفاً سیاسی. اهداف تحقیق عبارت‌اند از: تبیین مبانی کلامی حاکم بر مواجهه امام با مخالفان در نهج البلاغه، تحلیل شیوه‌های برخورد بر پایه اصول فکری و اعتقادی، و آشکارسازی پیوند میان نظریه کلامی و عمل حکومتی در اندیشه علوی.

روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی بر پایه مطالعه اسنادی است و داده‌ها از نهج البلاغه، منابع تاریخی و متون کلامی استخراج و تحلیل شده‌اند. پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تمرکز تحقیقات پیشین بر جنبه سیاسی حکومت علوی بوده و این تحقیق با برجسته‌سازی



محور کلامی، خلأ موجود را جبران می‌کند. ساختار مقاله در دو بخش اصلی تنظیم گردیده است: بخش نخست به گونه‌شناسی مخالفان دوران حکومت علوی در پنج دسته ناکثین، قاسطین، مارقین، اصحاب فساد و فرار، و شورشیان و غارتگران تحت امر معاویه می‌پردازد و نشان می‌دهد که این جریان‌ها با انگیزه‌های متفاوت شخصی، قبیله‌ای، اقتصادی و عقیدتی، جبهه‌ای چندلایه در برابر آن حضرت تشکیل دادند. بخش دوم، رویکردهای کلامی امام را در مواجهه با این گروه‌ها در پنج محور افشای باورهای غلط، توجه و تنبه به مبانی کلامی (معاد و عدل الهی)، اعلام برتری به استناد باورها (مقام امامت)، هشدار و تخویف (بر پایه معاد، علم لدنی و عدل الهی)، و تنبه به خطاهای اعتقادی تحلیل می‌کند.

گزینش نهج‌البلاغه به عنوان منبع اصلی این تحقیق بر پایه دلایل روشنی استوار است. این کتاب، اصیل‌ترین و معتبرترین مجموعه کلام مکتوب امام علی (ع) به شمار می‌رود که بازتاب مستقیم مواضع ایشان در دوره حکومت است. تنوع بیانی آن (خطبه، نامه، کلمات قصار) امکان تحلیل چندبعدی رویکردهای کلامی حضرت را در مواجهه با معاندان فراهم می‌کند. از منظر روش‌شناسی، تمرکز بر این متن دست‌اول، تحقیق را از پراکندگی رهانیده، عمق و انسجام می‌بخشد و امکان دسته‌بندی نظام‌مند مخالفان و استخراج روش‌های اقتناعی ایشان را میسر می‌سازد. همچنین، غنای محتوایی و اعتبار فرامذهبی این اثر، وجهه‌ای علمی و قابلیت تطبیق با مفاهیم مدرن به پژوهش می‌بخشد. در مجموع، این مقاله تلاشی است برای نشان‌دادن این حقیقت که کلام علوی در نهج‌البلاغه، نه صرفاً گفتار مذهبی، بلکه بنیان سیاست و حکمت عملی در مواجهه با مخالفان است و شناخت آن راهی به درک درست ماهیت دین در عرصه قدرت، عدالت و جامعه می‌گشاید.

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. رویکرد کلامی

«رویکرد» در لغت فارسی به معنای گرایش به جهتی خاص برای انجام عمل است (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل «رویکرد»؛ معین، ۱۳۹۱، ذیل «رویکرد») و در زبان عربی، واژگانی

چون «نهج»، «سبیل»، «اتجاه» و «أسلوب» بر همین معنا دلالت دارند (فیروزآبادی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۰۸؛ همان، ج ۱، ص ۱۰۱۲).

«کلام» در لغت از ریشه «ك ل م» به معنای سخن منسجم و دارای معناست (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۳۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۶، ذیل واژه «کلام») و در فارسی کهن معادل «سخن» یا «سخنوری» بوده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل «کلام»). در اصطلاح، علم کلام دانشی است که به اثبات عقاید دینی از طریق اقامه ادله و رد شبهات مخالفان می‌پردازد (ایجی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷) و محور آن دفاع از اصول دین (توحید، نبوت، عدل، معاد، و در مذهب شیعه، امامت) است. هرچند اصطلاح «علم کلام» در زمان امام علی (ع) مدون نبود، اما سخنان ایشان در خطبه‌ها و مناظرات با خوارج (کلمه حق یراد بها باطل) و تبیین مفاهیم توحید و عدل، بنیان‌های این دانش را در عمل نشان می‌دهد (نهج البلاغه، خطبه‌های ۱، ۹۱ و ۱۲۵).

بنابراین، «رویکرد کلامی» در این پژوهش به معنای روش‌ها و شیوه‌های اعتقادی امام علی (ع) در استدلال و احتجاج با مخالفان بر پایه اصولی چون توحید، عدل، معاد، امامت و علم لدنی است که در قالب افشای باورهای غلط، تنبیه به مبانی کلامی، اعلام برتری، هشدار و تخویف، و تصحیح خطاهای اعتقادی تجلی یافته است.

۲. ۱. مخالفان

«مخالفان» جمع «مخالف» از ریشه «خ ل ف» در زبان عربی به معنای ناهمسویی و ضدیت است؛ چنان‌که ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد: «مخالفت آن است که انسان در راهی جز راه دیگری حرکت کند و در سخن یا عمل با او همسو نشود» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۸۳). در اصطلاح، مخالف کسی است که در اعتقاد یا عمل با حق و مسیر مشروع شریعت همراه نباشد (جرجانی، بی‌تا، ذیل «باب الخاء») و در منابع سیاسی اسلامی، مخالفان حکومت حق با عنوان «أهل البغی» شناخته می‌شوند که بر امام عادل خروج کرده‌اند (عاملی، ۱۴۱۳، باب جهاد).

در محدوده این پژوهش، «مخالفان» به افراد و گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) در برابر حکومت علوی موضع گرفتند و شامل سه جریان اصلی ناکثین (بیعت‌شکنان به رهبری طلحه، زبیر و عایشه)، قاسطین (ستمگران به رهبری معاویه)



و مارقین (خوارج) هستند (نهج البلاغه، خطبه‌های ۳، ۷۵ و ۱۹۲)؛ همچنین خیانت برخی فرمانداران و غارت‌های دستگاه اموی نیز در شمار مخالفان قرار می‌گیرند.

۳. ۱. حکومت علوی

«حکومت» از ریشه «حَکَمَ» در عربی به معنای داوری و فرمانروایی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۴۲) و در فرهنگ فارسی به معنای اقتدار سیاسی در قلمرو معین تعریف شده است (معین، ۱۳۹۱، ذیل واژه «حکومت»); «علوی» نیز صفت نسبی منسوب به امام علی علیه السلام است. در اصطلاح علوم سیاسی و تاریخ اسلام، «حکومت علوی» به ساختار سیاسی دوره خلافت امام علی علیه السلام (۳۵-۴۰ ق) اطلاق می‌شود که ویژگی‌هایی چون تأکید بر عدالت اجتماعی، نفی تبعیض‌های قبیله‌ای و پایبندی به آموزه‌های دینی داشت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۵۲) و در فقه و کلام شیعه، نمونه‌ای اعلای «امامت معصوم» تلقی می‌شود که مشروعیت خود را از نص الهی می‌گیرد (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۰).

در این پژوهش، «دوران حکومت علوی» چارچوب زمانی و مفهومی پنج سال خلافت ظاهری امام را مشخص می‌سازد و با تثبیت بستر سیاسی و اعتقادی آن دوره، امکان تحلیل رویکردهای امام را در بطن بحران‌ها و منازعات زمانه فراهم می‌آورد و مخالفان را بر اساس سه جبهه ناکثین، قاسطین و مارقین طبقه‌بندی می‌کند.

۲. گونه‌شناسی مخالفان حکومت علوی

جبهه حق همواره با مخالفان سرسخت روبه‌رو بوده است. حقیقت در مسیر تثبیت خود با کسانی مواجه می‌شود که دلبستگی به منافع شخصی، تعصب‌های قومی طبقاتی یا انحراف فکری سیاسی، تاب پذیرش آن را از آنان گرفته است. دوران حکومت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام از صحنه‌های شاخص این نزاع دیرینه به شمار می‌آید (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۵). پس از قتل عثمان، مردم با امام بیعت کردند؛ اما این مأموریت به معنای رویارویی مستقیم با اشراف قریش بود که در دو دهه پیشین با سیاست‌های تبعیض‌آمیز ثروت‌های کلان اندوخته بودند. سیاست مساوات محور امام در بیت‌المال و حذف امتیازات،



موج سنگینی از نارضایتی آفرید که به سرعت به عرصه سیاسی کشیده شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، صص ۴۳۷-۴۳۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۳).

مخالفت با حکومت علوی ساختاری شبکه‌ای داشت: بخشی خارجی با محوریت شام و بنی‌امیه به تقابل نظامی انجامید (منقری، ۱۴۰۴، صص ۱۵۴-۱۵۸)؛ بخشی داخلی ریشه در حوادث سقیفه و تمرکز قدرت در قریش داشت؛ و بخشی انشعابی که حتی از میان یاران نخستین سپاه امام، پس از حکمیت صفین، به خصومت مسلحانه رسید. شناخت این مخالفان برای فهم فرسایش ظرفیت‌های حکومت علوی ضروری است (نهج البلاغه، نامه ۵۳؛ ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۴۱۲-۴۱۷). در این دوران (۳۵-۴۰ ق)، چند جریان از مخالفت فکری به رویارویی فیزیکی و اعلان جنگ کشیده شدند. امام از قتال پرهیز می‌کرد و با احتجاج منطقی می‌کوشید ریشه مخالفت را بخشکاند (دره‌کی، ۱۳۹۴).

مخالفت‌ها با دسیسه طلحه، زبیر و عایشه آغاز شد، سپس عدم بیعت معاویه عرصه تازه‌ای گشود و خوارج سر بر آوردند. تاریخ‌نگاران این سه دسته را «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» می‌نامند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳). دو دسته کمتر شناخته‌شده، کارگزاران خیانت‌پیشه و گروه‌های غارتگر اعزامی از شام بودند که تیر خلاص را بر پیکر حکومت عدل‌محور علوی زدند.

۲.۱. ناکثین

نخستین جریان، ناکثین، پس از بیعت آشکار پیمان شکستند. طلحه، زبیر و عایشه شاخص‌ترین چهره‌های آن بودند و انگیزه اصلی‌شان بازگرداندن نفوذ سیاسی اقتصادی بود، نه خون‌خواهی عثمان. امام با لغو امتیازات اشراف و اعلام مساوات، ناخرسندی‌شان را برانگیخت. آنان مدینه را به قصد مکه ترک کردند، نیرو گرد آوردند، به بصره لشکر کشیدند، کارگزاران را کشتند و بیت‌المال را غارت کردند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۹۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۱۸). امام نامه‌های نصیحت‌آمیز فرستاد (نهج البلاغه، نامه ۵۴) و پس از نومی‌دی، در جمل شکستشان داد. در روایتی، امام خود را مأمور به مبارزه با سه گروه می‌خواند و ناکثین را نخستین آنان معرفی می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۲، ص ۳۰۹). وی در نامه‌ای به طلحه و زبیر تذکر داد که اگر از سر رضایت بیعت کرده‌اند، باید توبه کنند و اگر از روی



کراحت بوده، همان اظهار طاعت و پنهان داشتن نافرمانی، حق بازخواست را پابرجا می‌سازد (نهج البلاغه، نامه ۵۴). ناکثین عثمان بن حنیف را شکنجه کردند، ریش و ابروانش را تراشیدند و یارانش را کشتند (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۸۶، ۸۸).

۲.۲. قاسطین

قاسطین، عنوان امام برای معاویه و پیروانش بود. معاویه که امارت شام داشت، از بیعت سر باز زد و با اتکا به قدرت اقتصادی شام، شبکه فرماندهان آزموده و بهانه خون‌خواهی عثمان، حکومتی موازی تشکیل داد. نامه‌های میان آنان بی‌نتیجه ماند (منقری، ۱۴۰۴، صص ۲۵، ۵۰؛ نهج البلاغه، نامه ۲۸). امام نوشت که او مدعی مقامی شده که شایستگی آن را ندارد و هیچ آیه یا عهدی از رسول خدا پشتوانه‌اش نیست (منقری، ۱۴۰۴، ص ۱۰۹). این رویارویی به جنگ صفین انجامید که اوجش «لیلة الهریر» بود. امام فریاد برآورد: تا کی این دو سپاه یکدیگر را تا مرز نابودی بکشانند (منقری، ۱۴۰۴، ص ۴۷۷). برافراشتن قرآن‌ها بر نیزه‌ها با ابتکار عمرو بن عاص در سپاه عراق شکاف انداخت و حکمیت، جنگ را متوقف کرد. امام که فریب این نمایش را می‌دانست، به درگاه خدا عرض کرد که آنان کتاب را نمی‌خواهند. یارانش دو دسته شدند: خواهان ادامه نبرد و خواستار حکمیت (منقری، ۱۴۰۴، ص ۴۷۸). امام در خطبه‌ها فتنه‌انگیزی این نیرنگ را بازگو کرده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲).



۲.۳. مارقین

مارقین یا خوارج ابتدا در سپاه امام بودند، اما پس از پذیرش حکمیت با شعار «لا حکم الا لله» خروج کردند. حرقوص بن زهیر و عبدالله بن وهب راسبی از چهره‌های شاخص آنان بودند و امام را به دلیل پذیرش داوری انسانی تکفیر کردند. امام فرمود: «این سخن کلمه‌ای بر حق است که از آن اراده باطل می‌کنند. آری، حکم جز برای خدا نیست، اما آنان می‌گویند امارت نیز جز برای خدا نیست؛ حال آنکه مردم را از امیری گریزی نیست، نیکوکار باشد یا فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰). آنان پس از تجمع در حروراء و نهروان، دست به خشونت زدند و عبدالله بن خباب و همسر باردارش را کشتند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۱؛ ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۸۴، ۸۹). امام با هشدارهای مکرر کوشید آنان را بازگرداند (نهج البلاغه،

نامه ۵۸)، اما خوارج بر نکوهش حکمیت و برائت از او اصرار ورزیدند (منقري، ۱۴۰۴، ص ۵۱۴). سرانجام با اصرار بر جنگ، در نهروان شکست سختی خوردند.

۲.۴. کارگزاران و فرمانداران خائن

جریان چهارم، خیانت و فساد کارگزاران بود. والی فارس اموال کلانی از خزانه برداشت (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۴). حاکم کسکر پس از تصرف بیت المال به شام پیوست (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۵۳۲-۵۳۳). فرماندار ری با وعده های معاویه از بیعت برگشت و اموال مردم را به شام منتقل کرد (دینوری، بی تا، ص ۱۹۶). امام در نامه هایی آکنده از تقیب، این رفتار را خیانت به خدا، رسول و امانت مسلمانان خواند (نهج البلاغه، نامه ۴۱). فرار آنان افزون بر آسیب اقتصادی و تضعیف وجهه سیاسی، شبکه ای از مخالفان داخلی را در شام سازمان داد. یزید بن حجیه مالیات های ری را تصاحب کرد و گریخت. امام نفرین کرد: «خدایا! یزید با مال مسلمانان گریخت و به قوم فاسق پیوست؛ ما را از مکر او مصون دار و او را به جزای ستمگران برسان» (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۵۲۵-۵۲۸).

۲.۵. غارتگران و شورشیان محلی

پنجمین جریان، غارتگران اعزامی معاویه و شورشگران محلی بود. معاویه فرماندهانی چون بسر بن ارطاة، ضحاک بن قیس، نعمان بن بشیر و سفیان بن عوف را به حجاز و عراق گسیل داشت که به قتل، غارت و کشتار غیرنظامیان دست زدند (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۶۴ و ۴۱۶). هم زمان گروه هایی در آذربایجان و فارس سر از فرمان پیچیدند. امام با اعزام نیرو و خطبه های تند علیه بی تفاوتی کوفه واکنش نشان داد (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). در سال ۳۹ق، سفیان بن عوف به هیت، انبار و مدائن تاخت و غارت کرد. امام نامه ای نوشت و کوفیان را «أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ؛ نامردان مردنما، دارندگان رؤیاهای کودکان» خواند و گفت که غارتگران زنی مسلمان و زنی از اهل کتاب را غارت کردند و خلخال و زیورهایشان ربودند و بدون هیچ زخمی با غنیمت بازگشتند. امام فرمود: اگر مسلمانی از ناراحتی بمیرد، مرگش شایسته است (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، صص ۴۶۴-۵۰۳). این مخالفت ها ریشه در رقابت قبیله ای، جاه طلبی سیاسی و کژفهمی های دینی داشتند و با



وجود تدبیر امام، مانع تمرکز بر برنامه‌های اصلاحی شدند. منابع چون نهج البلاغه، وقعة الصفین، الغارات و تاریخ طبری گواه این تنوع مخالفان‌اند. فشار چندجانبه توان حکومت را فرسود و جبهه داخلی را تضعیف کرد. واکنش امام تنها نظامی نبود، بلکه با احتجاج کلامی مسیر مخالفت را مسدود می‌ساخت. دسته‌بندی سه‌گانه ناکثین، قاسطین و مارقین چارچوب اصلی شناخت است و دو جریان دیگر را باید شاخه‌های پنهان و مخرب جبهه باطل دانست. این الگو دریچه‌ای برای فهم چالش‌های پنج‌ساله خلافت و تحلیل منطق امامت در بحران‌های امت می‌گشاید.

۳. رویکردهای کلامی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با مخالفان

مطالعه رویکردهای کلامی امام علی (علیه السلام) در مواجهه با مخالفان، از مباحث بنیادین در شناخت ابعاد شخصیتی و علمی ایشان، به‌ویژه در حوزه اندیشه اسلامی، است. این رویکردها نه صرفاً بخشی از مهارت‌های ارتباطی یا دانش خطابه، بلکه بازتاب نظام اعتقادی و کلامی آن حضرت به شمار می‌آید که بر پایه آموزه‌های قرآن کریم، سنت نبوی و رسالت امامت سامان یافته است. دوران خلافت امام، به دلیل شرایط سیاسی ملتهب و پیچیدگی‌های ناشی از شکل‌گیری جریان‌های معارض - مانند قاسطین، ناکثین و مارقین - عرصه‌ای کم‌نظیر برای نمود این رویکردها بود. این مخالفان نه تنها از نظر سیاسی با حکومت مرکزی در تقابل بودند، بلکه در حوزه اعتقاد نیز برداشت‌هایی ناصواب و گاه ناسازگار با اصول‌دین را ترویج می‌کردند. رویکردهای کلامی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات هدفمند دانست که در آن، مواجهه با مخالفان تنها از جنبه سیاسی یا نظامی بررسی نمی‌شد، بلکه اصلاح و تصحیح باورها در کانون توجه قرار داشت. این نگرش، از جایگاه امامت به‌عنوان «پاسدار مرزهای فکری و اعتقادی امت» سرچشمه می‌گرفت و براین اساس، هرگونه تلاش برای اصلاح، بر اقناع عقلانی و استناد به مبانی وحی متکی بود.

در این چارچوب، آن حضرت با نقد مستند به افشای باورهای غلط مخالفان پرداخت و تعارض این باورها را با اصول عقلی و نقلی آشکار ساخت. هم‌زمان، با یادآوری مفاهیم بنیادین توحید، عدل و معاد، مخالفان را به مبانی کلامی دین متوجه می‌کرد. ایشان از برتری این مبانی برای اثبات حقانیت موضع خود در منازعات فکری بهره می‌گرفت و با هشدار نسبت



به نتایج دنیوی و اخروی استمرار بر خطا، آنان را از پیامدهای انحراف آگاه می‌ساخت. همچنین، با تنبیه دادن به خطاهای اعتقادی، امکان بازگشت به مسیر صحیح و اصلاح فهم دین را فراهم می‌کرد.

اهمیت این بررسی، نه تنها در شناخت شیوه مواجهه امام با مخالفان عصر خویش، بلکه در کشف الگوهایی نهفته است که برای تحلیل منازعات اعتقادی در جوامع اسلامی معاصر نیز ظرفیت کاربرد دارند. از این رو، تحلیل این رویکردها با اتکا به منابع تاریخی و حدیثی معتبر و گزارش‌های مورخان کهن، می‌تواند پیوند میان نظریه و عمل را در سیره علوی روشن‌تر سازد. در ادامه، پنج رویکرد کلامی امیرالمؤمنین (ع) در برخورد با مخالفان بررسی می‌شود.

۱.۳. افشای باورهای غلط مخالفان

در این بخش به باورهای انحرافی مخالفان پرداخته می‌شود؛ باورهایی که با حقیقت توحید بیگانه و بنیان اعتقادی‌شان بر شرک و غفلت استوار است. هدف، افشای این اندیشه‌های باطل در پرتو کلام امام علی (ع) و نمایاندن فاصله ژرف آنان از مسیر حق و عبودیت است.

نخستین شاهد این مدعا در افشای کفر معاویه متجلی است. امیرالمؤمنین در نامه ۶۴ نهج‌البلاغه، خطاب به معاویه، یادآور می‌شود که پیش از ظهور اسلام میانشان دوستی و همبستگی وجود داشت، اما با طلوع اسلام این پیوند گسست؛ چه امام و یارانش ایمان آوردند و معاویه و اطرافیانش در کفر ماندند. حضرت در ادامه خاطرنشان می‌کند که اینک خود و یارانش بر راه حق و استقامت ایستاده‌اند، حال آنکه معاویه و پیروانش گرفتار فتنه گشته و از صراط مستقیم جدا شده‌اند. ایشان تصریح می‌کنند که اسلام آوردن افراد قبیلۀ معاویه از سر اکراه بوده و آن نیز پس از پذیرش اسلام از سوی بزرگان قبایل عرب رخ داده است. در این بخش از نامه، امام با بیانی فشرده و کوبنده ریشه جدایی صفوف را مشخص می‌کند. محور اصلی کلام حضرت این عبارت است: «أَنَا أَمَنَّا وَكَفَرْتُمْ» (ما ایمان آوردیم و شما کافر ماندید). این جمله، گواه روشنی بر افشای باورهای غلط مخالفان است. امام نه صرفاً به مرور تاریخ می‌پردازد، بلکه حقیقت اعتقادی معاویه را آشکار می‌سازد. نکته درخور توجه آن است که «کفر» در این سیاق، تنها به معنای انکار زبانی دین نیست، بلکه مخالفت قلبی و عملی با پیامبر و آموزه‌های وحیانی را نیز در بر می‌گیرد. عبارت «وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرَهًا»



(نهج البلاغه، نامه ۶۴) نیز مؤکد آن است که حتی اسلام ظاهری در قبیلۀ معاویه با اکراه و فشار همراه بوده و از پایگاه عقیدتی حقیقی برخوردار نبوده است. این بیان نشان می‌دهد مرز جدایی صفوف حق و باطل، نه بر اساس پیوندهای قبیلۀ‌ای یا پیشینه‌های اجتماعی، بلکه بر مبنای حقیقت ایمان و کفر استوار است. ادعای مسلمانی، اگر فاقد باور قلبی و التزام عملی به توحید و هدایت الهی باشد، در سنجش اعتقادی ارزشی ندارد و صاحب آن همچنان در جرگۀ کافران قرار می‌گیرد. همچنین این سخن روشن می‌کند که کفر ماندگار، اگر در ظاهر با پوشش اسلام همراه باشد، حقیقت را تغییر نمی‌دهد و مانع تحقق ایمان حقیقی می‌شود. ازاین‌رو، امامت وظیفه دارد با افشای پیشینه عقیدتی مخالفان، نقاب از چهرۀ باطل بردارد و جامعه را نسبت به ریشه‌های فکری انحراف آگاه سازد.

افزون بر این، در نامه ۳۲ نهج البلاغه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با لحنی متفاوت، معاویه را سرچشمۀ جریان فریب و انحرافی معرفی می‌کند که نه تنها به نابودی اندیشۀ درست انجامید، بلکه بخش عظیمی از جامعه را از مسیر هدایت بازگرداند. حضرت با دقتی آمیخته به عصمت، تصویری روشن از این فاجعه ترسیم می‌کند: معاویه با ابزارهایی چون نفاق نهفته، ظاهرسازی دینی و شبهه افکنی‌های پیپی، ذهن و دل مردمان را در تاریکی فرو برده است. نتیجۀ این فضای آلوده، حیرت و آشوب فکری است؛ چندان که امواج نفاق، مردم را همچون کشتی‌های بی‌لنگر در دریایی طوفان زده، از ساحل امن دین دور ساخته است. امام سپس می‌فرماید: «نَكْصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ»؛ یعنی «بر پاشنه‌های خود بازگشتند». این تعبیر در زبان کلامی امام، معنایی فراتر از ترک میدان نبرد دارد؛ به معنای وانهادن مسیر ایمان و بازگشت به ارزش‌های جاهلیت است. مردمی که روزی با پیامبر و تعالیم قرآن بیعت کرده بودند، اکنون با فریب معاویه به آن نقطۀ آغازین جاهلی بازگشته‌اند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با گزینش این تعبیر، پیوند معنایی آشکاری با قرآن برقرار می‌کند. آیه ۴۸ سورۀ انفال می‌فرماید: «فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِئَتَانِ نَكْصَ عَلَى عَقِبَيْهِ»؛ «پس زمانی که دو گروه رویاروی شدند، [شیطان] بر پاشنه‌های خود عقب‌گرد کرد». در آن آیه، «نَكْصَ عَلَى عَقِبَيْهِ» کنایه از عقب‌گرد شیطان از وعده‌هایش به کافران است. امام علی (علیه السلام) همین تصویر قرآنی را برای معاویه و پیروانش به کار می‌برد؛ بدین معنا که معاویه، همچون شیطان، مردم را تا آستانۀ ایمان برده و سپس با خیانت و فریب، آنان را واپس رانده و در وادی

کفر رها کرده است. این حقیقت‌بینی امام، افشاگر ماهیت حرکتی سیاسی اعتقادی است. بازگشت از ایمان ممکن است در پوشش دین‌داری، باتکیه بر نمادهای اسلامی و به ظاهر با حفظ مناسک، اما با ازدست‌دادن پیوند قلبی و عملی با توحید و ولایت رخ دهد. چنین برگشتی هویت ایمانی را محو کرده و معیارهای باطل را جایگزین حق می‌کند. معاویه با گشودن باب این بازگشت، سنت جاهلی را دگر بار زنده کرد؛ سنتی که قرآن آن را مانع اصلی رشد معنوی و دشمن دیرینه امت اسلامی می‌داند.

۳.۲. توجه و تنبیه دادن مخالفان به مبانی کلامی

در این بخش، به شیوه‌ای پرداخته می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام با تذکر و تنبیه، مخالفان را متوجه دو رکن بنیادین معارف الهی، یعنی معاد و عدل الهی، می‌سازد. هدف، بیدار ساختن فطرت‌های غبارگرفته و بازگرداندن آنان به مدار ایمان راستین است.

۱. ۳.۲. معاد

امام در نامه ۱۰ نهج البلاغه معاد را به معاویه یادآور می‌شود. ایشان با هشدار صریح، آینده‌گریز ناپذیر معاویه را به تصویر می‌کشد: «به‌زودی کسی تو را متوقف خواهد ساخت و هیچ سپری تو را از آسیب او نخواهد رهانید». سپس فرمانی قاطع صادر می‌کند: «فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَخُذْ أُهْبَةَ الْحِسَابِ»؛ «از تاختن بازایست و برای روز حساب توشه‌ای بگیر». «فَاقْعَسْ» در زبان عربی به معنای مهارکردن اسب یا توقف از حرکت است و در اینجا کنایه از بازایستادن از شتاب در مسیر باطل دارد. «أُهْبَةُ الْحِسَابِ» نیز به فراهم آوردن آمادگی کامل برای روز حساب اشاره دارد. امام با طرح معاد همچون واقعیتی حتمی، معاویه را از غرق شدن در قدرت‌طلبی باز می‌دارد. این یادآوری، تأکیدی است بر اصول عقیدتی اسلام که حیات دنیوی را تنها در نسبت با حیات اخروی معنا می‌بخشد. امام با این جمله، دو حرکت فکری را هم‌زمان القا می‌کند: قطع روند باطل و آغاز آماده‌سازی برای معاد. در منطق کلامی، این گذار از «انغماس در دنیا» به «آمادگی برای آخرت»، مصداقی روشن از تنبیه به باور معاد است. انسانی که به محکمه الهی مؤمن باشد، نمی‌تواند بی‌محابا در ظلم و فریب بتازد؛ یادآوری معاد، سدّی روانی و معنوی در برابر شتاب در گناه ایجاد می‌کند و



امامت نیز به عنوان نگهبان عقیده، موظف است حتی بزرگ‌ترین مخالفان را با این هشدار به بازاندیشی و توقف وادارد.

در نمونه‌ای دیگر، در اواخر نامه ۳۲ نهج البلاغه، امام با جمله‌ای کوتاه و قاطع، معاویه را با حقیقتی روبه‌رو می‌کند که مجال عذر و تأویل را از او می‌گیرد: «فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَالْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ»؛ «دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است». «مُنْقَطِعَةٌ» در این تعبیر، قطع کامل و بی‌رحمانه پیوند با دنیا را می‌رساند و «قَرِيبَةٌ» هشدار می‌دهد که آخرت همانند سایه‌ای نزدیک، هر لحظه بر انسان فرود می‌آید. این یادآوری در منطق کلامی، تثبیت اصل معاد است و پیامدهای اعتقادی مستقیمی در پی دارد: سقوط ارزش مطلق قدرت و ثروت، برانگیختن فوریت برای آمادگی معنوی، مهار وسوسه و سلطه شیطان، و آشکارشدن نقش امامت در برپایی سدی عقیدتی در برابر حرکت به سوی ظلم.

نیز امام در نامه ۳۹ نهج البلاغه، عمرو بن عاص را که در کنار معاویه ایستاده بود، با بیانی کوبنده نکوهش می‌کند: «فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَآخِرَتُكَ»؛ «هم دنیایت را به باد دادی و هم آخرت را». واژه «أَذْهَبَتْ» بر حذف کامل و بی‌بازگشت سرمایه دلالت دارد؛ سرمایه‌ای که بخش گذرا و موقت آن دنیا و بخش جاوید و اصلی آن آخرت است. امام با گنجاندن مفهوم آخرت در این نکوهش، عمرو را از محاسبه‌های کوتاه‌بینانه مادی به محاسبه بزرگ و پایدار قیامت سوق می‌دهد. پیروی کورکورانه از رهبر باطل، نتیجه‌ای جز نابودی هم‌زمان دنیا و آخرت ندارد. امامت با این هشدار، معیار تصمیم‌گیری را از دایره سودهای موقت دنیوی خارج کرده و آن را به جایگاه جاویدان آخرت پیوند می‌زند. آگاهی و اعتقاد به معاد، میزان حقیقی برای تشخیص سود و زیان واقعی در هر رابطه و انتخاب است.

در جایی دیگر، امام نافرجامی ظلم و دروغ را یادآور می‌شود. در نامه ۴۸ نهج البلاغه، امام معاویه را نه صرفاً همچون حاکمی شورشی، بلکه در مقام انسانی مورد خطاب قرار می‌دهد که رشته عمرش را بافته‌های ظلم و نخ‌های دروغ به هم گره زده است: «فَإِنَّ الْبَغْيَ وَالزُّورَ يُوتِغَانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ»؛ «به‌راستی ستم و دروغ، دین و دنیای آدمی را می‌شکند و فرسوده می‌کند». انتخاب واژه «يُوتِغَانِ» با معنای ضربه کاری، فضای جمله را به میدان نبرد می‌برد و نگاه معاویه را از صحنه پرزرق و برق سیاست به دادگاه ابدی قیامت می‌کشاند. ظلم



و دروغ، سرمایه‌ای را می‌سوزانند که بازسازی آن از توان انسان بیرون است و پیوند دنیا و آخرت در اثر اعمال آدمی چنان مستحکم است که هر ضربه بر یکی، دیگری را نیز می‌لرزاند.

۲.۲.۳. عدل الهی

امام در سایه تبیین عدل الهی، پاسخی کوبنده به درخواست معاویه برای واگذاری شام می‌دهد. ایشان در نامه ۱۷ نهج البلاغه، بی‌درنگ این خواسته را رد می‌کند و قانون الهی را یادآور می‌شود: «أَلَا وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَأَلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَأَلَى النَّارِ»؛ «آگاه باشید! هر کس در راه حق گرفتار شده و جان‌اش را از دست داده، به‌سوی بهشت خواهد رفت و هر کس را باطل از پای افکند، به‌سوی دوزخ خواهد بود». امام برای درهم شکستن ادعای برابری، تفاوت‌های نسب و شخصیت را برمی‌شمارد و در نهایت می‌فرماید: «لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُذْغِلِ»؛ «نه حق‌جو مانند باطل‌پیشه است و نه مؤمن همانند دغل‌باز». این تذکار بر اصل عدل الهی استوار است؛ عدلی که بر اساس آن، جهت و نیت انسان مسیر سرنوشت او را تعیین می‌کند. خداوند هرگز اهل حق و باطل را یکسان رها نمی‌سازد و با عدالت خویش هر یک را به سرانجام مقررشان می‌رساند. معیار ارزش انسان در پیشگاه الهی، حقیقت ایمان و حق‌جویی اوست. جنگ در راه حق، حتی به بهای جان، راهی به‌سوی بهشت است و تلاش در مسیر باطل، گردابی بی‌بازگشت به‌سوی آتش.

افزون بر این، امام در نامه ۶۴ نهج البلاغه ریشه مأموریت خود را با جمله‌ای روشن می‌سازد: «أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلتَّقْصَةِ مِنْكَ»؛ «خداوند مرا تنها برای انتقام گرفتن از تو برانگیخته است». این سخن، نقطه اتصال میان عدالت الهی و منصب امامت است. از نگاه کلامی، امام علی (علیه السلام) نه صرفاً یک رهبر سیاسی، بلکه معجری اراده خدا در زمین به شمار می‌آید. عدالت الهی، نه تنها در محکمه آخرت، بلکه در عرصه تاریخ نیز از طریق اولیای خدا جاری می‌شود و مجازات مستکبران و فاسدان، نشانه پیوند اراده خدا با عمل ولی حق است. هشدار به معاویه، یادآور قطعیت بی‌بازگشت مسیر باطل، هم در دنیا و هم در آخرت، است. در جایی دیگر، امام با سوگند بر نام خدا پایداری خویش را تا لحظه داوری الهی اعلام می‌دارد: «لَنْ جَمَعْتَنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحْتِكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»؛ «اگر دست تقدیر مرا و تو را گرد هم آورد، همواره در برابر تو خواهم بود تا آنکه خدا



میان ما داوری کند که او بهترین داوران است» (نهج البلاغه، نامه ۵۵). این عبارت نماد پایداری امام در سنگر حق تا هنگامه داوری الهی است. از منظر کلامی، این سخن نشان می‌دهد که امام عدالت الهی را در میدان عمل انسانی پیگیری می‌کند و خود را ابزار تحقق حکم الهی معرفی می‌نماید. بیان مذکور بر سه محور استوار است: مرجعیت داوری الهی، جریان عدالت خدا در دنیا از طریق اولیا، و اینکه خداوند بهترین داوران است. سپردن داوری به پروردگار، بر این حقیقت تأکید دارد که پیروزی حقیقی تنها همان است که او مقدر فرموده باشد.

۳.۳. اعلام برتری به استناد باورها

در این بخش، به یکی از جلوه‌های کلامی امام در مواجهه با مخالفان پرداخته می‌شود که بر محور مقام امامت استوار است. هرچند بیان برتری حضرت بر اساس مبانی اعتقادی در منابع گوناگون آمده، این پژوهش به استخراج نمونه‌ای مشخص از نهج البلاغه بسنده کرده است؛ نمونه‌ای که حقانیت و برتری امام را در برابر معارضان، بر پایه نصوص شرعی و معیارهای الهی روشن می‌سازد.

بیعت با امام، ذیل بحث مقام امامت، از مباحث کلامی شایان توجه است. هرچند اهل سنت بیعت را عمدتاً در حوزه فقهی دانسته و تبعیت از بیعت شده را واجب شرعی می‌دانند، اما با استناد به اصول پذیرفته شده نزد مخالفان، احتجاج می‌شود که اگر بیعت واجب شرعی است، چرا با امام منتخب مردم بیعت نمی‌کنند یا پس از بیعت، از لوازم آن سر باز می‌زنند؟ بدین‌سان، این موضوع در ذیل برتری مقام امامت جای می‌گیرد.

نخستین استدلال امام در این زمینه، فرار از بیعت واجب‌تر از جان را هدف می‌گیرد. ایشان در نامه ۶۵ نهج البلاغه، در اوج کشمکش‌های سیاسی، می‌فرماید: «فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ وَ جُحُوداً لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ»؛ «به جهت فرار از حق، بیعتی را که از گوشت و خونت بر تو لازم‌تر است، انکار کردی». این جمله از منظر کلامی بر دو اصل تأکید دارد: لزوم بیعت با امام حق که حجت الهی بر زمین است، و ارتباط امامت با حقیقت وجود انسان که بر روابط شخصی و قبیله‌ای تقدم دارد. انکار بیعت، نه از جهل، بلکه از انتخاب آگاهانه در فرار از حقیقت سرچشمه گرفته است؛ حقیقتی که پذیرش آن بر هر انسان عاقل و مؤمن از



گوشت و خونش ضروری‌تر است. شخصیت امام، امتداد نبوت و محور وحدت امت بوده و مقام امامت امانتی است که خداوند برای حفظ حق و دفع باطل بر زمین نهاده است.

در جایی دیگر، امام با منطق خود معاویه، الزام بیعت را به او گوشزد می‌کند. در نامه ۶ نهج البلاغه، که در دل بحران سیاسی پس از قتل عثمان نوشته شده، می‌فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ»؛ «همان مردمی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بر همان پیمان بیعت نمودند؛ از این رو، نه حاضران حق انتخاب دوباره داشتند و نه غایبان مجاز بودند بیعت را رد کنند». امام در این احتجاج، از مبنای پذیرفته‌شده معاویه بهره می‌گیرد. شورا و انتخاب امام اگر از سوی اهل مهاجر و انصار انجام شود، رضای خداوند در آن است و خروج از آن جز با طعن یا بدعت ممکن نیست. این استدلال، معاویه را در منطق خودش محصور می‌سازد: تو که در روزگار خلفای پیشین بیعت اهل حل و عقد را پذیرفته و اطاعت آنان را لازم می‌دانستی، امروز نیز باید همان حکم را در برابر بیعت با امام حق بپذیری.

نیز حضرت در نامه ۱۰ نهج البلاغه - که در دوره مقابله مستقیم با ادعاهای معاویه نگاشته شده - مشروعیت مدعیان بی‌سابقه را به چالش می‌کشد و می‌فرماید: «وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرِّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ؟»؛ «ای معاویه! از چه زمانی شما زمامداران مردم و والیان امر امت بوده‌اید، آن هم بدون هیچ پیشینه و سابقه‌ای در دین و بدون هیچ مقام بلند و شرافتی والا؟». امام در این جمله، دو شرط کلیدی برای ولایت امر امت را به رخ معاویه می‌کشد: قدم سابق در دین و جهاد، و شرف باسق (مقام بلند ایمانی و اخلاقی). معاویه و قبیله‌اش تا روز فتح مکه در جبهه مخالف اسلام بودند و پس از آن نیز سابقه پیش‌گامی در دین ندارند. امامت عهدی الهی و منصبی است که با بیعت اهل ایمان تثبیت می‌شود، نه با قهر سیاسی و تکیه بر قدرت منطقه‌ای.

۳.۴. هشدار و تخویف

در این بخش، به شیوه‌ای پرداخته می‌شود که امام علیه السلام با بیان نافذ و مواجهه مستقیم، مخالفان را در سه محور معاد، علم لدنی و عدل الهی مورد بیم و هشدار قرار می‌دهد. این هشدارها، اندازهایی است که پرده از عواقب خطرناک بی‌اعتنایی به حق برمی‌دارد.



نخستین هشدار در این زمینه، دعوت به تقوا و ترک تبعیت از شیطان است. امام در نامه ۵۵ نهج البلاغه که در اوج رویارویی سیاسی و اعتقادی با معاویه نگاشته شده، می‌فرماید: «فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ نَاذِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ»؛ «پس درباره خود از خدا بترس و زمام خویش را از دست شیطان به در کن و روی به آخرت نه که راه آخرت، راه ما و راه توست». واژه «تقوا» از ماده «وَقَّى» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴)، ذیل واژه «وقی» به معنای حفظ و صیانت است. «نَاذِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ» استعاره‌ای از پیوند معاویه با وسوسه و هوای نفس بوده و به معنای بیرون کشیدن افسار از دست شیطان است. «وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ» نیز بدین معناست که گفتار، کردار و نیت را بر مقصد نهایی یعنی ملاقات با خدا متمرکز کن. عبارت «فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ» بیانگر اشتراک مسیر آخرت برای امام و معاویه است. این هشدار تصویری شفاف از معاد ارائه می‌دهد؛ روزی که بی‌تقوایی، پیروی از هوای نفس و دلبستگی به دنیا، به جزای الهی خواهد انجامید.

در جای دیگر، امام، معاویه را از اسارت شیطان برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ وَ جَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ»؛ «پس ای معاویه، درباره جانت از خدا پروا کن و افسار خود را از کف شیطان به در آور» (نهج البلاغه، نامه ۳۲). «جاذب» به معنای کشیدن و برکندن با نیروی اراده و تقوا است. این هشدار در چهار مرحله ساختار یافته است: دعوت به تقوای شخصی، جنگ با سلطه شیطان، مقدمه ورود به مبحث معاد، و تحویف از فرجام نزدیک. حضرت با این کلام، معاویه را به صیانت قلب از آلودگی‌ها و خروج از بندگی شیطان فرامی‌خواند.

۲. ۴. ۳. علم لدنی امام

نخستین نمونه این علم، پیش‌بینی آینده شوم خوارج است. امام در نامه ۵۸ نهج البلاغه که در بحبوحه بحران حکمیت پس از جنگ صفین ایراد شد، بر پایه علم لدنی می‌فرماید: «أَمَّا أَنْكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ أَثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً»؛ «بعد از من به خواری خواهید افتاد، آن‌گونه که سرپای شما غرق در مذلت گردد، شمشیر برنده بر سرتان فرود آید و بازچه دست خودکامگان ستمکار شوید». سه تصویر «ذُلّ شامل»، «سيف قاطع» و «أثره ظالمان» یک مثلث تهدید را تشکیل می‌دهد. این پیش‌بینی، نه از جنس تحلیل سیاسی

که خبری یقینی و غیبی است که تاریخ آن را تأیید کرد. امام با ترسیم این آینده هولناک، حس امنیت کاذب را در خوارج درهم شکست.

افزون بر این، در آستانه نبرد نهروان، امام در خطبه ۳۶ نهج البلاغه با اتمام حجتی قاطع، آنان را از سرانجام شومشان آگاه می‌سازد: «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بَأْتِنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَ بِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا سُلْطَانَ مُبِينٍ مَعَكُمْ»؛ «من شما را بیم می‌دهم از آن روزی که کشته و افتاده در میانه این رود و در فراز و نشیب این بیابان باشید، بی آنکه از جانب پروردگارتان حجت و برهان روشنی همراهمان باشد». هشدار نسبت به کشته شدن «بی‌بین» و «بی سلطان مبین» یک نکته عقیدتی مهم را آشکار می‌کند: مرگ بدون حجت الهی، عقوبت اخروی سنگین‌تری نسبت به شکست دنیوی دارد. بخش قابل توجهی از سپاه خوارج با شنیدن این اتمام حجت، از صف شورشیان جدا شدند و نجات یافتند.

دیگر هشدار در این زمینه، متوجه قهر الهی و نابودی نسل بنی‌امیه است. امام در نامه ۵۵ نهج البلاغه که یکی از مکاتبات تند ایشان با معاویه به شمار می‌آید، می‌فرماید: «وَ اخْذِرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ وَ تَقَطِّعُ الدَّابِرَ»؛ «و بترس که به زودی تو را حادثه‌ای رسد که ریشه‌ات را برکند و نسلت را براندازد». اصطلاح «قطع دابر» در قرآن برای نابودی کامل اقوام طاغی به کار رفته است: «وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ» (اعراف، ۷۲)؛ «و بنیاد آنان که آیات ما را تکذیب کردند و مؤمن نبودند، برکنندیم». پیوند این عبارت با سنت الهی، تهدید را از سطح شخصی به مرتبه قانون جهانی الهی ارتقا می‌دهد. مخالفت با حجت خداوند، نه تنها شکست سیاسی که نابودی نسلی و خوار شدن نام و نسب را نیز در پی دارد.

۳.۴.۳. عدل الهی

نخستین نمونه هشدار امام در این محور، تبیین رابطه عدل دنیوی و اخروی است. ایشان در اواخر نامه ۳۹ نهج البلاغه، خطاب به عمرو عاص می‌فرماید: «يُمْكِنُنِي اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَجْزِكُمَا بِمَا قَدْ مَتُمَّمَا، وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَتَّقِيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا»؛ «اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابوسفیان چیره سازد، شما را به سزای آنچه کرده‌اید جزا دهم، و اگر مرا ناتوان کردید و باقی ماندید، آنچه پیشرو دارید (عذاب الهی) برای شما بدتر خواهد بود». این هشدار دومرحله‌ای، تجسم کامل عدل الهی است که مجازات را هم در دنیا و هم در آخرت



تضمین می‌کند. رهایی از عدالت الهی ناممکن است و بهترین راه، بازگشت به حق پیش از فرارسیدن کیفر است.

در واپسین ساعات پیش از نبرد نهروان نیز امام، خوارج را با تصویری هولناک از گرفتاری در دام عدل الهی مواجه می‌سازد: «قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ وَ اخْتَبَلْتُكُمْ الْمَقْدَارَ»؛ «این جهان (روزگار) شما را به چرخش و پریشانی افکنده، و تقدیر الهی شما را در دام خود گرفتار ساخته است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷). تعبیر «اِخْتَبَلْتُكُمْ الْمَقْدَارَ» استعاره‌ای هولناک از گرفتار شدن در شبکه عدالت الهی است. قضا و قدر در منطق امام علی علیه السلام نه نیرویی کور که سازوکار تحقق عدالت خدا در عالم است. آنان با گسستن از حق، وارد مدار عدالت قهری الهی شدند و اکنون تقدیر، ابزار اجرای آن عدالت می‌گردد. این هشدار تجسم عالی تخویف الهی است: عدالت خدا جاری شده و هیچ نیروی بشری توان گریز از دام آن را ندارد.

۵.۳. توجه و تنبه مخاطب به خطاهای اعتقادی

در این بخش، نشان داده می‌شود که امام علیه السلام با رویکردی آگاهی‌بخش، مخاطب را نسبت به خطاهای اعتقادی‌اش به تنبه و بیداری فرا می‌خواند. هدف، آشکار ساختن ریشه‌های فکری نادرست و بازگرداندن ذهن و دل به مسیر حق است.

نخستین نمونه‌ای که امام به تصحیح خطای اعتقادی می‌پردازد، ردّ تکفیر خوارج و تبیین مفهوم ایمان حقیقی است. ایشان در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه که پیش از نبرد نهروان ایراد شد - زمانی که خوارج پس از حکمیت صفین از امام جدا گشته و او را به کفر متهم کرده بودند - با استناد به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «فَاَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمُهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ»؛ «پیامبر خدا گناهکاران را به خاطر گناهشان مجازات می‌کرد و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت، اما سهم آنان را از اسلام قطع نمی‌نمود و نامشان را از میان مسلمانان حذف نمی‌کرد». خوارج بر این باور بودند که ارتکاب گناه کبیره موجب خروج از اسلام و کفر است. امام با این بیان، اصلی کلیدی را احیا کرد: ارتکاب گناه سبب خروج از دایره ایمان نمی‌شود و مجازات در حدّ حق خداست، نه نفی ایمان. این سخن، تصحیح آشکار خطای اعتقادی خوارج است که گناه را مساوی کفر



می‌پنداشتند. امام با یادکردن عدل نبوی، مرز میان حق و باطل را از نورشن ساخت و نشان داد که عدل الهی اقتضا می‌کند مجازات بر اساس عمل باشد، نه طرد ایمان.

در جایی دیگر، امام به تمایز بنیادین یقین خود از شک معاویه اشاره می‌کند. در نامه ۱۷ نهج البلاغه که پاسخی به ادعای معاویه درباره برابری جنگ‌هاست، می‌فرماید: «وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَ الرَّجَالِ، فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ»؛ «تو اهل شک و من مرد یقین هستم». امام با این بیان، قیاس ظاهری معاویه را باطل می‌کند: جنگی که معاویه بر پایه شک در حقانیت به راه انداخته، با جهاد امام که بر پایه یقین استوار است، هرگز هم‌وزن نیست. یقین در منطق امام، علم به حضور حق در عمل است و شک، غفلت از حضور و عدل الهی. حرکت بر پایه شک، هرچند پرآوازه، در حقیقت بی‌ریشه و هلاک‌کننده است. امام در چند واژه، مرز میان جهاد الهی و نبرد جاهلی را آشکار می‌کند.

افزون بر این، امام در نامه ۱۰ نهج البلاغه که در آغاز مخالفت‌های معاویه نگاشته شد، با لحنی هشداردهنده او را متوجه نفاق و دوگانگی درون و برون می‌سازد: «مُخْتَلِفٌ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّرِيرَةِ»؛ «ظاهر و باطن با هم یکی نیستند». این عبارت کنایه از نفاق و بی‌ثباتی در باور است و اساس انحراف معاویه را همین ناسازگاری درون و بیرون نشان می‌دهد. امام با این روش اعتقادی، او را از خواب غفلت بیرون می‌خواند تا دریابد که ظاهرش با باطنش متفاوت است و همین جدایی، ریشه سقوط در نفاق و دوری از حق است.

نتیجه‌گیری

تحلیل جامع این پژوهش نشان می‌دهد که رویکردهای کلامی امیرالمؤمنین (ع) در مواجهه با مخالفان، بازتابی از نظامی اندیشه‌مند و منسجم است که بر پایه پنج مبنای اعتقادی توحید، عدل الهی، معاد، امامت و علم لدنی استوار گردیده است. بررسی شواهد برگرفته از نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه حکایت از آن دارد که امام در برابر باورهای نادرست و کفر گونه، نخست با افشای باور غلط و تبیین ریشه‌های اعتقادی انحراف، بستر اصلاح را فراهم می‌کند. آن‌گاه مخاطب را با یادآوری اصول بنیادین دین به تنبّه و بازاندیشی وامی‌دارد.

در این مسیر، بهره‌گیری از ابزار احتجاج، ارجاع به نصوص قرآن و سنت و استناد به واقعیت‌های تاریخی نقشی کلیدی ایفا می‌کند. جایگاه امامت، به‌عنوان محور هدایت، برتری



ایشان را در حوزه علم لدنی و مشروعیت الهی تثبیت می نماید. ازسوی دیگر، بخش هایی از نامه ها، به ویژه آنچه به حوزه هشدار و تخویف تعلق دارد، آشکار می سازد که امام با نگاهی فطرت گرایانه، مخاطب را در برابر پیامدهای اخروی و زوال دنیوی قرار می دهد. این هشدارها غالباً با تصویرگری دقیق از لحظه حسابرسی و محاکمه الهی همراه است تا اثر روانی آن بر جان مخالفان به بیشترین حد برسد.

چنین رویکردی بیانگر تلفیقی از عقلانیت استدلالی، صراحت خطابی و ژرف نگری معنوی در سیره کلامی امام است. این الگوه تنها برای شرایط تاریخی صدر اسلام معنا دارد، بلکه به عنوان چارچوبی تحلیلی، قابلیت انطباق با منازعات اعتقادی در عصر حاضر را نیز داراست. در نتیجه، مطالعه این بخش از سیره علوی می تواند به احیای شیوه های اصلاح فکری و گفتمان اعتقادی بر محور وحی و عقل در جوامع اسلامی یاری رساند.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

کتب

۱. ابن فارس، احمد بن فارس (ابو الحسین). (۱۳۹۹ق). معجم مقاییس اللغة. بیروت: دارالفکر.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
۳. ایجی، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد. (بی تا). المواقف فی علم الکلام. بیروت: عالم الکتاب.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف. بیروت: دارالفکر.
۵. ثقفی، ابراهیم بن محمد. (۱۳۹۵ق). الغارات. تهران: انجمن آثار ملی.
۶. جرجانی، علی بن محمد. (بی تا). التعریفات. تهران: ناصر خسرو.
۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. (۱۴۱۱ق). المستدرک علی الصحیحین. بیروت: دارالمعرفة.
۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه دهخدا. تهران: مؤسسه روزنه.
۹. دینوری، ابن قتیبه. (۱۳۷۳). اخبار الطوال. قم: منشورات الشریف الرضی.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۰۴ق). المفردات فی غریب القرآن. بی جا: دفتر نشر الکتاب.



۱۱. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق). تاریخ الامم و الملوك. بیروت: دارالتراث.
۱۲. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۱۳ق). شرح اللمعة الدمشقية. قم: دارالفکر.
۱۳. فیروزآبادی، مجدالدین محمد. (۱۴۲۶ق). قاموس المحيط. بیروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۴. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام. بیروت: مؤسسة الوفاء.
۱۵. معین، محمد. (۱۳۹۱). فرهنگ فارسی معین. تهران: امیرکبیر.
۱۶. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). الإرشاد. قم: کنگره شیخ مفید.
۱۷. منقری، نصر بن مزاحم. (۱۴۰۴ق). وقعة الصفین. قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
۱۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق. (بی تا). تاریخ یعقوبی. بیروت: دار الصادر.

مقالات

۱۹. دره کی، علیرضا. (۱۳۹۴). سیره حکومتی امام علی عليه السلام در برخورد با مخالفان. فصلنامه پژوهش های اجتماعی اسلامی، ۲۱(۳)، پیاپی ۱۰۶. صص ۶۳-۹۲.





شروېشگاه علوم انساني ومطالعات فرهنگي
پرتمال جامع علوم انساني



سال چهارم شماره ۱۱ زمستان ۱۴۰۵